

ارزیابی نظریه هرمنوتیکی ویلهلم دیلتای

علی نیازی *

محمدرضا بیات **

DOI: 10.22096/ek.2026.2087034.1640

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۰۷]

چکیده

این مقاله با تکیه بر آثار دیلتای و دیلتای‌شناسانی مانند رودلف آدام مکرل، هربرت آرتور هاجز و تئودور پلنتینگا و هرمنوتیک فلسفی گادامر به توضیح و بررسی نظریه هرمنوتیکی ویلهلم دیلتای در دو دوره متقدم و متأخر وی می‌پردازد. دیلتای در دوره نخست با هدف تثبیت استقلال علوم انسانی از علوم طبیعی، «روان‌شناسی توصیفی» را بنیان روش‌شناختی علوم انسانی دانست و «تجربه زیسته» را داده‌ای بی‌واسطه و یقینی شمرد؛ از این‌رو در دیلتای متقدم، فهم بر درون‌نگری، تخیل و باززیستی استوار بود؛ اما مشکلات روش درون‌نگری، ناسازگاری آن با سیالیت زندگی و انتقادات روان‌شناسان و نوکاتی‌ها دیلتای را به بازنگری در دیدگاه خود سوق داد و باعث شکل‌گیری دوره متأخر او و «چرخش هرمنوتیکی» وی از روان‌شناسی به هرمنوتیک شد. در دیلتای متأخر، قلمرو هرمنوتیک از متون فراتر رفت و همه نمودهای عینی زندگی انسانی را دربر گرفت. بنابراین وی فهم را صرفاً کشف نیت مؤلف ندانست، بلکه در گرو بازسازی کلیت زندگی درونی و تجربه زیسته مؤلف شمرد و عینیت علوم انسانی و تاریخی را به مدد «چرخه هرمنوتیکی» و حرکت دیالکتیکی میان جزء و کل، حل کرد. اگرچه وی کوشش کرد تا از استقلال علوم انسانی و عینیت علوم انسانی دفاع کند، نظریه هرمنوتیکی وی با انتقاداتی مانند ناسازگاری درونی و عدم شمول دور هرمنوتیکی مواجه است. از این‌رو با پذیرش تاریخ‌مندی فهم، نتوانسته است نسبی‌گرایی را کاملاً حل کند و فقط از عینیت بین‌الذهانی دفاع کرده است.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک دیلتای؛ علوم انسانی؛ عینیت بین‌الذهانی؛ معرفت تاریخی؛ دور هرمنوتیکی.

* دانشجوی ارشد فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. Email: ali.niyazi@ut.ac.ir

** دانشیار فلسفه دین، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

Email: mz.bayat@ut.ac.ir



۱. مقدمه

ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳-۱۹۱۱) را باید یکی از فیلسوفان پیشگام و تأثیرگذار فلسفه قاره‌ای به‌ویژه هرمنوتیک دانست که پروژه فلسفی عظیم خود را وقف دفاع از عینیت فهم در علوم انسانی به‌مثابه حوزه‌ای مستقل، معتبر و عینی کرد. زندگی فلسفی دیلتای به دو دوره متقدم و متأخر تفکیک شده است. وی در دورانی که سیطره پارادایم پوزیتیویستی، اعتبار معرفت‌شناختی تاریخ و علوم انسانی را به چالش کشیده بود، کوشید از عینیت فهم در علوم انسانی دفاع کند. در این مقاله با اشاره به دیلتای متقدم و زمینه‌ها و دلایل گذر دیلتای متقدم به متأخر، ابتدا نظریه هرمنوتیکی دیلتای توضیح داده شده است سپس با واکاوی سیر تطور فلسفی او، مبانی متافیزیکی و معرفت‌شناختی نظریه وی و برخی انتقادات به آن، ارزیابی شده و در نهایت، توفیق وی در دفاع از عینیت فهم در علوم انسانی بررسی شده است.

۱-۱. دیلتای متقدم، روان‌شناسی به‌مثابه بنیان علوم انسانی

وی در دوره متقدم زندگی فلسفی خود، می‌کوشد تا با تکیه بر روان‌شناسی توصیفی، علوم انسانی را بر شالوده‌ای مستحکم بنا نهد. «فهم»، محور اساسی در دیلتای متقدم است که نه فرآیندی انتزاعی، بلکه کنشی است که بر تخیل (Wiederfinden des Ich im Du = rediscovering myself in the Thou)، باززیستی (Nacherleben = to relive) و درون‌نگری (Self-observation) استوار شده است. پیش‌فرض اصلی دیلتای در این دوره، این است که ساختار آگاهی همه انسان‌ها یکسان است و در نتیجه، می‌توان با فرآیندی قیاس‌وار از تجربه درونی خود برای فهم حالات درونی دیگران بهره برد. از همین رو است که «تجربه زیسته» (Live Experience) «به‌منزله داده‌ای بی‌واسطه، بدیهی و یقینی، سنگ بنای روان‌شناختی و در نهایت، علوم انسانی شمرده شده است. بنابراین، اول، دیلتای متقدم «فهم» را روش متمایزکننده علوم انسانی از علوم طبیعی شمرده و معتقد است که فهم صرفاً تفکر انتزاعی نیست، بلکه فرآیندی است که بر «تخیل» استوار است که «کلی» را در «جزئی» و «کل» را در «جزء» نشان می‌دهد.^۱ از این رو، متعلق فهم، همیشه یک «امر جزئی» است که دارای انسجام درونی و تمامیتی واحد است؛^۲ به بیان دیگر، فهم از منظر دیلتای متقدم، برخلاف شلایرماخر که آن را معطوف به بازسازی کنش خلاق آفریننده اثر می‌داند، دارای فرآیندی دوسویه «طرد و تعمیم» (Elimination and Generalization) است^۳ و بخش‌های مرتبط با تجربه زیسته

۱. ویلهلم دیلتای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۱)، ۳۴.

2. Wilhelm Dilthey, *Der Aufbau der geschichtlichen Welt in den Geisteswissenschaften*. In *Gesammelte Schriften*, Vol. 7 (Leipzig & Berlin: B. G. Teubner press, 1965), 212.

۳. دیلتای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۳۵.

مفسر، پرننگ و بخش‌های نامرتبط، نادیده گرفته می‌شوند. در نتیجه در این فرآیند، فهم فقط بازسازی مقصود مؤلف نیست، بلکه برقراری نسبت بین معنای نهفته در مقصود مؤلف و تجربه زیسته مفسر است.

دوم، دیلتهای متقدم علوم انسانی را بر روان‌شناسی استوار می‌کند تا از «کلیت شبکه آگاهی» انسان یا «زندگی روان‌تنی» وی دفاع کند.^۴ بنابراین، فهم در کل ساختار آگاهی انسان تحقق می‌یابد و ترکیبی از دو مؤلفه «تخیل» و «باززیستی» است که با «درون‌نگری» آغاز می‌شود.^۵ البته، باید توجه داشت که پیش‌فرض اصلی امکان فهم دیگران، «یکسان انگاشتن ساختار زندگی روانی» همه انسان‌هاست^۶ و براساس این پیش‌فرض، عملکردها و مؤلفه‌های نفسانی در همه افراد یکسان است و تفاوت‌ها در شدت و ضعف آنان است. بنابراین، هر فرد با مشاهده رفتارهای عینی دیگران و با اتکا به تجربه درونی خود در مواردی مانند در هم کشیدن ابرو هنگام ناراحتی با کنش تخیلی و باززیستی، حالت درونی فرد دیگر را می‌فهمد.

سوم، دیلتهای با تفکیک تعریف «روان‌شناسی توصیفی یا تحلیلی (Descriptive and Analytic Psychology)» از «روان‌شناسی تبیینی یا مکانیکی (Explanatory Psychology)» مانند روان‌شناسی تداعی‌گرایانه (Associationism)، معتقد است که در روان‌شناسی تبیینی ابتدا با فرآیندهایی مانند انطباعات «کل» از اجزای آن ساخته می‌شود و سپس رابطه اجزا با کل تبیین می‌شود؛^۷ اما در تعریف وی با تکیه بر «کلیت» تجربه زیسته اجزای آن در نسبت با کل تبیین می‌شود؛ به بیان دیگر، انتقاد اصلی دیلتهای به «روان‌شناسی تبیینی یا مکانیکی» این است که «روان‌شناسی تبیینی یا مکانیکی» کلیت تجربه زیسته را نادیده گرفته است، ولی امکان، تحقق و ارائه هر گونه روان‌شناسی، در گرو پذیرش کلیت تجربه زیسته است؛ به بیان دیگر به باور دیلتهای متقدم، «روان‌شناسی» بدون پذیرش تجربه زیسته، ممکن نیست. چهارم، دیلتهای با تفکیک واقعیت‌های اجتماعی-تاریخی به دو قلمرو فردی و اجتماعی معتقد است که قلمرو فردی با روان‌شناسی و شرح‌حال‌نگاری سروکار دارد و قلمرو اجتماعی «سازمان خارجی جامعه» یعنی نهادهایی مانند دولت و «نظام‌های فرهنگی» مانند هنر، دین و فرهنگ را دربرمی‌گیرد. به گمان وی، همه ساحت‌های فردی و اجتماعی برساخته «واحدهای روان‌تنی» بوده‌اند و برخاسته از احساسات، ارزش‌ها و میل به ارتباط هستند و در نتیجه، همه آنها به

۴. ویلهلم دیلتهای، مقدمه بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۸)، ۴۸۴.

۵. دیلتهای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۵۸۰-۵۶۶.

6. H.A Hodges, *The Philosophy of Wilhelm Dilthey* (London Routledge Press, 1952), 117.

۷. دیلتهای، مقدمه بر علوم انسانی، ۶۹۱.

روانشناسی توصیفی باز می‌گردند.^۸ پنجم، توجه به «تجربه درونی» یا «تجربه زیسته» انگیزه دیگر ديلتای برای انتخاب روان‌شناسی به‌مثابه بنیانی یقینی است که تجربه‌ای پیش‌تأملی (pre-reflective lived experience)، پیش‌احکمی (pre-predicative experience)، بدیهی، واضح و یقینی می‌شمرده است؛^۹ از این رو به باور وی، روان‌شناسی به‌مثابه «علم به تجربه درونی در تمامیت آن»، محکم‌ترین بنیان برای علوم انسانی شمرده شده است تا برای علوم انسانی همان نقشی را ایفا کند که ریاضیات برای علوم طبیعی داشته است.^{۱۰} ششم، ديلتای برای دفاع از عینیت علوم انسانی بر «مفاهیم درجه دوم» تکیه کرده است. به باور وی، این مفاهیم به‌طور مستقیم معطوف به فرد نیستند، بلکه معطوف به کنش‌های افراد در حیات اجتماعی مانند «ارزش»، «حقوق» و «کار» هستند. بنابراین، امکان بررسی این مفاهیم و عینیت آنها نیز در نهایت، وابسته به روان‌شناسی است، زیرا این مفاهیم نیز بر ساخته واحدهای روان‌تنی هستند و روان‌شناسی، زمینه شناخت آنها را فراهم می‌کند: «مفاهیم و قضایایی که پایه و اساس دانش ما را در مورد این نظام‌ها [فرهنگی] تشکیل می‌دهند، مبتنی بر مفاهیم و قضایایی هستند که روان‌شناسی آنها را پرورانده است».^{۱۱}

بنابراین در ديلتای متقدم، «فهم» به‌مثابه روش علوم انسانی، متکی بر فرآیندهای روان‌شناختی «تخیل» و «باززیستی» و پیش‌فرض «یکسانی ساختار آگاهی» همه انسان‌هاست. از این رو، «روانشناسی توصیفی» از یکسو، وظیفه مطالعه علمی این ساختار را دارد و از سوی دیگر، مسئولیت مطالعه «تجربه زیسته» به‌مثابه بنیانی یقینی و قابل اتکا برای علوم انسانی را دارد که به تحلیل قلمرو فردی و اجتماعی-فرهنگی پردازد و عینیت این علوم را تضمین کند؛ اما ديلتای متقدم با انتقادات جدی مواجه شد. از یکسو، روان‌شناسانی مانند هاینریش ایبنگ‌هاوس (Hermann Ebbinghaus, 1850-1909)، تمایز بین روان‌شناسی توصیفی و تبیینی را نامعتبر دانستند، زیرا بر این باور بود که از یکسو ديلتای ناخواسته از روش تبیینی استفاده کرده و از سوی دیگر نیز، اگرچه ديلتای منتقد روش فرضیه‌پردازی در قلمرو شناخت ذهن است، روان‌شناسی او عاری از فرضیه‌پردازی نیست؛ از سوی دیگر نیز، نوکات‌هایی مانند ویندل‌باند (Wilhelm Windelband, 1845-1915) و هاینریش ریکرت (Heinrich John Rickert, 1863-1936) بر

۸. سمیرا الیاسی، «دیلتای و تاریخی‌نگری در علوم انسانی» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹)، ۵۳.

۹. ديلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۴۳۲.

۱۰. سید حمید طالب‌زاده و مالک شجاعی جشوقانی، «دیلتای و بنیان‌گذاری علوم انسانی»، فصلنامه علمی پژوهشی روش‌شناسی انسانی ۱۹، شماره ۷۷ (۱۳۹۲): ۷۶.

۱۱. ديلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۱۷۳.

این نکته پای فشرده که روان‌شناسی نمی‌تواند بنیان علوم انسانی باشد، زیرا روان‌شناسی خود از روش علوم طبیعی بهره می‌گیرد.^{۱۲} افزون بر این نکات، مشکلات درونی مانند ناسازگاری روش درون‌نگری با سیالیت زندگی^{۱۳} و ناتوانی این الگو در تبیین رفتارهای پیچیده و تاریخی^{۱۴} و معضل تاریخ‌مندی فهم^{۱۵} دیلتای را به بازاندیشی واداشت.

۱-۲. دیلتای متأخر؛ هرمنوتیک به مثابه بنیان علوم انسانی

دیلتهای با «چرخش هرمنوتیکی» در دوره متقدم، دوره متأخر خود را سامان داد و فهم تاریخی را روش علوم انسانی دانست و به جای نوشتن جلد دوم مقدمه بر علوم انسانی به مطالعات هرمنوتیکی روی آورد و «هرمنوتیک» را به عنوان بنیان جدید علوم انسانی، معرفی کرد تا بتواند پاسخی برای معضل تاریخ‌مندی و دستیابی به عینیت فهم ارائه دهد. پیش از ورود به توضیح دیدگاه دیلتای متأخر، ابتدا سه ویژگی علوم انسانی از نگاه وی را برشمرده است تا بتوان نشان داد چگونه نظریه هرمنوتیکی دیلتای می‌تواند با این ویژگی‌ها سازگار شود و جایگزین روان‌شناسی به مثابه بنیان جدید علوم انسانی باشد. به باور رودلف مکرل (Rudolf Adam Makkreel, 1939-2021) دیلتای معتقد است که اولاً، علوم انسانی بر «تجربه» استوارند؛ اما تأکید می‌کند که تجربه زیسته به مثابه بنیان علوم انسانی با تجربه علوم طبیعی متفاوت است، زیرا تجربه‌ای که او از آن دفاع می‌کند بر «زندگی» به منزله یک کل، استوار است و تجربه در علوم تجربی، فقط به تجربه حسی محدود می‌شود و قادر به درک کلیت واحد زندگی نیست. ثانیاً، دیلتای در پی روان‌شناسی‌ای است که واقعیت «کل تجربه انسانی» را تحلیل کند. این روان‌شناسی یا به تعبیر وی، «انسان‌شناسی»، می‌تواند با تحلیل کل تجربه انسانی، بنیانی برای علوم انسانی فراهم کند؛ بنابراین به باور وی، شکل‌گیری علوم

۱۲. الیاسی، «دیلتهای و تاریخی‌نگری در علوم انسانی»، ۶۰.

۱۳. دیلتای به این نکته پی برد که روش درون‌نگری با «در جریان بودن» و سیالیت زندگی ناسازگار است. به باور تتودور پلنتینگا (۱۹۴۷-۲۰۰۸) هر تلاشی برای تثبیت و بررسی یک حالت روانی، خود آن جریان را متوقف و از دسترس خارج می‌کند. بنابراین، درون‌نگری نمی‌تواند پنجره‌ای مطمئن برای درک «سرشت مشترک بشری» باشد، زیرا با «درون‌نگری» سیالیت جریان زندگی از دست می‌رود.

Theodor Plantinga, *Historical understanding in the thought of Wilhelm Dilthey* (Toronto: University of Toronto Press, 1980), 48

۱۴. با توجه به اینکه روش دیلتای متقدم متکی بر «تخیل» و «باززیستی» بود، فقط برای فهم رفتارهای ساده انسانی کارآمد به نظر می‌رسد، زیرا در آنها شباهت‌های زیادی بین افراد وجود دارد؛ اما این روش در مواجهه با رفتارها و تجربیات درونی پیچیده مانند تجربه حافظ در سرودن یک غزل ناتوان است، زیرا مفسر ممکن است هرگز تجربه مشابهی نداشته باشد تا بتواند آن را باززیستی کند.

۱۵. براساس نظریه تاریخ‌مندی، فهم همواره تحت تأثیر زندگی تاریخی و زمینه تاریخی-فرهنگی مفسر قرار دارد و طبق آن، فهم نسبی خواهد بود و دیگر نمی‌توان از امکان بازسازی بی‌طرفانه و عینی تجربه‌ای تاریخی خاص دفاع کرد. بنابراین، «دفاع از عینیت» علوم انسانی به مثابه هدف اصلی دیلتای با مشکل مواجه می‌شد.

انسانی در بستر نوعی روان‌شناسی به انسان‌شناسی واقع‌نگر خواهد انجامید. ثالثاً، ديلتای برخلاف کانت که شرایط پیشینی علوم انسانی را غیرتاریخی می‌دانست، معتقد است که همه پیشفرض‌های علوم انسانی در فرآیندی تاریخی به دست می‌آیند و وظیفه فلسفه، تعیین شرایط پیشینی غیرتاریخی نیست، بلکه شناسایی، جرح، تعدیل و حذف پیشفرض‌های فعال در فرآیند رشد تاریخی پیشفرض‌های علوم انسانی است که با تکیه بر ساختارهای عینی جهان آزموده می‌شوند.^{۱۶}

۲. پیشینه پژوهش

در سال‌های گذشته، پژوهش‌های زیادی درباره ديلتای و صورت‌بندی و بازسازی او از علوم انسانی انجام شده است؛ اما تاکنون مقاله‌ای فارسی که مستقلاً نظریه هرمنوتیکی ديلتای را توضیح و ارزیابی کرده باشد، منتشر نشده است. از این رو در این مقاله با استفاده از آرای شارحان ديلتای مانند رودلف آدام مکريل (Rudolf Adam Makkreel, 1939-2021)، هربرت آرتور هاجز (Herbert Arthur Hodges, 1905-1976) و تئودور پلنتینگا (Theodore Plantinga, 1947-2008)، نظریه هرمنوتیکی ديلتای توضیح و ارزیابی شده است. در ادامه به مهم‌ترین و مرتبط‌ترین پژوهش‌ها درباره وی اشاره می‌شود.

- H.A.Hodges, The Philosophy of Wilhelm Dilthey (Routledge, 1998)
- T, Edwin Plantinga, Historical understanding in the thought of Wilhelm Dilthey (Mellen Press, 1992)
- P. Ricoeur, The Course of Recognition (2004).
- J. Owensby, Dilthey and the Narrative of History (1994).
- علی نیازی و محمدرضا بیات، «ارزیابی عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظریه هرمنوتیکی ديلتای»، فصلنامه علمی-پژوهشی آینه معرفت ۲۶، شماره ۱ (فروردین ۱۴۰۵).
- سمیرا الیاسی، «دیلتای و تاریخی‌نگری در علوم انسانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
- محمدجواد رمضانی فوکلائی، «عینیت در علوم انسانی از منظر ديلتای» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۴۰۰).
- «نقش ویلهلم ديلتای در پایه‌گذاری علوم انسانی و دفاع از عینیت آن»، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۳، شماره اول (بهار و تابستان ۱۳۹۱).

۱۶. ديلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۴۶.

۳. مؤلفه‌های نظریه هرمنوتیکی دیلتهای

در این بخش نظریه هرمنوتیکی دیلتهای را با تکیه بر مؤلفه اساسی «تاریخ و فهم تاریخی»، «زندگی»، «علوم انسانی» و «عینیت» توضیح می‌دهیم و سپس به ارزیابی نظریه وی و توان آن در دفاع از عینیت فهم علوم انسانی و تاریخی خواهیم پرداخت:

۳-۱. تاریخ و فهم تاریخی

«فهم» در فلسفه آلمانی از شلایرماخر (Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher, 1768-1834) و دروین (Johann Gustav Droysen, 1808-1884) تا دیلتهای مسیر پرفراز و نشیبی را طی کرده و اساسی‌ترین مفهوم در نظریه هرمنوتیکی دیلتهای متأخر است. به باور دیلتهای، فهم، فرآیندی است که اولاً هدف آن، دستیابی به معرفت است و با تکیه بر نمودهای عینی و محسوس می‌توان به آن دست یافت. ثانیاً اگرچه، نمودهای عینی زندگی انسان بسیار متنوع‌اند، اما با وجود برخی ویژگی‌های مشترک، قابل درک خواهند بود.^{۱۷} ثالثاً، دیلتهای «فهم تاریخی» را نیز در سه مرتبه دسته‌بندی می‌کند:

فهم «وقایع‌نگار» از حوادث تاریخی که معطوف به ارائه روایتی از حوادث است.

فهم «مورخ اهل عمل» که به انگیزه‌های سیاسی در پس اوضاع علاقه دارد.

فهم «مورخ تاریخ کلی» که وظیفه دارد کل «زندگی درونی» را بازسازی کند.^{۱۸}

دیلتهای برای دفاع از ارزش معرفتی «تاریخ» و «علوم انسانی و تاریخی» نشان می‌دهد که اولاً نباید به تاریخ به مثابه پدیده‌های جزئی و فردی نگریست، بلکه باید آنها را به مثابه یک «کل» دید. ثانیاً، باید برای دستیابی به معرفتی متناسب با سرشت تاریخ و علوم انسانی از روش و مؤلفه‌های مناسب علوم انسانی بهره برد. اگرچه، دیلتهای توجه ویژه‌ای به مقوله «تاریخ» در آثار خویش داشته است و مقالات و جستارهایی درباره تاریخ‌نگاری نیز نوشته است، مسئله اساسی دیلتهای تاریخ‌مندی علوم انسانی است که بر هرمنوتیک وی سایه افکنده است. دیلتهای «فهم» را به مثابه الگوی معرفتی مخصوص علوم انسانی برای «تاریخ» به کار گرفت تا بتواند با تکیه به آن از عینیت علوم انسانی دفاع کند؛ زیرا به باور وی، همه آنچه ذیل عنوان علوم انسانی قرار می‌گیرند فقط نمودهای تاریخ جمعی‌اند و در نتیجه، همه موضوعات علوم انسانی یا به تعبیر دیگر فیلسوفان، علوم اجتماعی، تاریخ‌مندان. بنابراین، «تاریخ» هم از حیث هستی‌شناختی و هم از حیث

۱۷. دیلتهای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۳۳۳.

۱۸. دیلتهای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۳۷۵.

معرفت‌شناختی، پیوند عمیقی با علوم انسانی دارد؛ زیرا در هرمنوتیک دیلتهای «تاریخ» و «علوم انسانی» ذیل مفهوم «زندگی» قرار می‌گیرند و دیلتهای هم معتقد است که انسان موجودی تاریخ‌مند و در نتیجه، «زندگی» او هم تاریخ‌مند است؛ از این‌رو در هرمنوتیک دیلتهای، موضوعات علوم انسانی مانند فرهنگ، جامعه، دین و سیاست، همه دستاورد تاریخی انسان‌اند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که دیلتهای با «نقد عقل تاریخی» کوشیده است تا از ارزش معرفتی «علوم انسانی» و عینیت آنها دفاع کند.

۳-۲. زندگی / تجربه زیسته

زندگی یا تجربه زیسته، مؤلفه اساسی دیگری در هرمنوتیک دیلتهای است که به مدد مقولات آن مانند معنا، ارزش، کل و اجزا، تلاش کرده است تا از عینیت علوم انسانی و معرفت برخاسته از آن دفاع کند. از منظر دیلتهای، تجربه زیسته، تجربه‌های شخصی، احساسات و ادراکات فردی است که فهم انسانی در بستر آن شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، نهادها و ارزش‌هایی که فرد در آن زندگی می‌کند، شبکه زندگی است که بر تجربه زیسته او تأثیر می‌گذارند. این دو در یک «دور هرمنوتیکی» قرار دارند، یعنی فهم هریک در گرو فهم دیگری است. تجارب زیسته، شبکه زندگی را شکل می‌دهند و شبکه زندگی، قالب و زمینه تجارب زیسته است.^{۱۹} وی زندگی را به معنای تجربه زیسته گرفته و معتقد است که راهی به معرفت تجربه زیسته جز با بیان‌ها و نمودهای آن نیست و علوم انسانی و تاریخی می‌کوشند فهمی از آن نمودها ارائه کنند. هاجز (Hodges. H. A, 1905-1976) نمودها را به ترتیب زیر رده‌بندی کرده و درباره استقلال و وابستگی آنها به بستر تاریخی داوری کرده است:

(۱) نمودها یا بیان‌های مفهومی مانند واژه‌ها، جملات، متون علوم دقیق مانند ریاضی که معنای آنها مستقل از بستر تاریخی است و فهم سطحی و ساده‌ای دارد.

(۲) نمودهای کنشی مانند افعال، رفتارهای فردی و نهادها یا اجتماعی که فهم آنها به فهم بستر و نهادها وابسته است

(۳) نمودهای تجربه زیسته:

۳-۱) نمودهای خودجوش و غیرارادی مانند خشم یا لبخند.

۳-۲) نمودهای آگاهانه مانند آثار هنری.

۱۹. ویلهم دیلتهای، تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹)، ۱۱۳.

به باور دیلتای، فهم دو نوع آخر، عمیق‌ترین و دشوارترین سطح فهم بوده است و هدف اصلی هرمنوتیک شمرده می‌شود.^{۲۰} دیلتای معتقد است که مقولات کانت مانند علیت، جوهر صوری و پیشینی‌اند و ریشه در عقل محض دارند و صرفاً برای علوم طبیعی و شناخت طبیعت کاربرد دارند و برای درک تجربه زیسته انسان، که سرشتی تاریخی، سیال و انضمامی دارد، ناکافی‌اند. اگرچه، دیلتای فهرست ثابت و منظمی از مقولات زندگی ارائه نمی‌دهد، اما به مقولاتی مانند همانی (Identity)، کنش و تحمل (Machen und Erleben= Making and Living)، ارزش (Value)، معنا و غایت (Meaning) به مثابه ابزارهای مفهومی برای فهم جهان انسانی،^{۲۱} که واقعی‌اند و ریشه در شبکه زندگی و تجربه زیسته دارند، اشاره می‌کند.^{۲۲} درواقع، دیلتای با ارائه «مقولات زندگی» بر این باور است که این مقولات برخلاف مقولات کانت، ریشه در «شبکه زندگی» نه عقل محض دارند، زیرا این مقولات از تجربه زیسته انسانی برمی‌خیزند و در نتیجه، واقعی و ملموس‌اند. اگرچه، دیلتای اذعان می‌کند که تجربه زیسته به خودی خود خصوصی است، معتقد است که این تجربه از طریق بیان در قالب زبان، نهاد، متن یا کنش تاریخی عینیت می‌یابد و فهم تاریخی نیز دقیقاً ناظر به تفسیر این بیان‌های عینی است.^{۲۳} بنابراین، اولاً، مقولات زندگی برخلاف مقولات کانت، که فقر برای علوم طبیعی مناسب‌اند، مقولات بنیادی برای علوم انسانی‌اند؛ ثانیاً، مقولات زندگی، تاریخی‌اند و نمی‌توان تعداد، ترتیب یا تعریف ثابت و جهان‌شمولی برای آنها ارائه داد، زیرا زندگی پویا و تاریخی است؛ اما مقولات صوری کانت انتزاعی‌اند و از این مقولات واقعی و اولیه زندگی استنتاج شده‌اند. بنابراین، دیلتای کوشیده است تا عینیت علوم انسانی را بر پایه‌ای مستحکم‌تر و متناسب‌تر

20. Hodges, *The Philosophy of Wilhelm Dilthey*, 129.

۲۱. به باور دیلتای، منشأ مقولات کانت مانند وحدت، کثرت عقل محض بوده و صوری‌اند. از این رو فقط بر نسبت‌های ذهنی دلالت می‌کنند و برای توضیح امور واقعی به کار نمی‌روند؛ به بیان دیگر، اگر ذهن نباشد، این مقولات نیز وجود نخواهند داشت. دیلتای، تشکیل جهان تاریخی در علوم انسانی، ۱۱۳.

اما منشأ مقولات زندگی «شبکه زندگی» است و عقل نمی‌تواند آنها را به طور کامل مفهوم‌مند کند یا به مفاهیم انتزاعی تقلیل دهد. بنابراین، آنها واقعی، زنده، پویا و تاریخی هستند. ویلهلم دیلتای، به فهم درآوردن جهان انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۲)، ۱۶۷.

۲۲. از منظر دیلتای، تجربه زیسته، تجربه‌های شخصی، احساسات و ادراکات فردی است که فهم انسانی در بستر آن شکل می‌گیرد. از سوی دیگر، ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، نهادها و ارزش‌هایی که فرد در آن زندگی می‌کند، شبکه زندگی است که بر تجربه زیسته او تأثیر می‌گذارند. این دو در یک «دور هرمنوتیکی» قرار دارند؛ یعنی فهم هر یک در گرو فهم دیگری است. تجارب زیسته، شبکه زندگی را شکل می‌دهند و شبکه زندگی، قالب و زمینه تجارب زیسته است. دیلتای، تشکیل جهان تاریخی در علوم انسانی، ۱۱۳.

23. Wilhelm Dilthey, *Selected Works, Vol. III: The Formation of the Historical World in the Human Sciences* (Princeton and Oxford: Princeton University Press, 2010), 96-102

با موضوع خود آن، یعنی «زندگی» بنا نهد.^{۲۴} به تعبیر دیگر، مفهوم «زندگی» در دیلتهای نقشی بنیادین دارد و بر بُعد زمانی و تاریخی تأکید دارد و مشابه نقشی است که «اراده» در فلسفه شوپنهاور (Arthur Schopenhauer, 1788-1860) ایفا می‌کند. ۲۵ ثالثاً، مفهوم «ارزش» نیز در مقولات بسیار تعیین‌کننده است؛ زیرا بدون ارزش، فقط رابطه‌ای علی نه غایتمند باقی می‌ماند؛ اما ارزش‌ها اهداف را تعیین می‌کنند و به زندگی معنا می‌بخشند؛^{۲۶} به بیان دیگر از دیدگاه دیلتهای، حذف ارزش‌ها از حیات انسانی، آن را به مجموعه‌ای از روابط صرفاً علی فرو می‌کاهد؛ اما ارزش‌ها با تعیین اهداف و جهت‌گیری‌های کنش به زندگی انسان ساختاری غایتمند و معنادار می‌بخشند. ازاین‌رو، کنش انسانی فقط با ارجاع به علل پیشین فهمیده نمی‌شود، بلکه باید در پرتو ارزش‌ها و مقاصدی که آن را هدایت می‌کنند، تفسیر شود.

۳-۳. علوم انسانی

آگوست کنت (Auguste Comte, ۱۷۹۸-۱۸۵۷) معتقد بود، روش علمی، واحد است و تنها تفاوت آنها در روش تحلیلی علوم طبیعی و روش ترکیبی علوم انسانی است.^{۲۷} به همین دلیل، عینیت پدیده‌های انسانی مانند تاریخ، هنر و دین را انکار می‌کرد؛ زیرا معتقد بود که پدیده‌های انسانی با این روش قابل تبیین عینی نیستند. دیلتهای با الهام از دروین با آگوست کنت مخالفت کرد و بر تمایز اساسی بین علوم انسانی و طبیعی تأکید کرد. دیلتهای با تفکیک «تبیین» (Erklären) و «فهم» (Verstehen)، این تمایز را بنیادی می‌داند،^{۲۸} زیرا به باور دیلتهای، موضوع علوم انسانی^{۲۹} «واقعیت اجتماعی-تاریخی» است و روش آنها «فهم» است که دارای بعد تفسیری است. بنابراین دیلتهای، معتقد بود که تلاش برای تبیین پدیده‌های انسانی براساس الگوی علی قانونمند علوم طبیعی به تحریف ماهیت تاریخ و فرهنگ می‌انجامد. از نظر وی، موضوع علوم انسانی نه

۲۴. ویلهلم دیلتهای، به فهم درآوردن جهان انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۲)، ۱۶۷-۱۹۴.

۲۵. به تعبیر دیگر، مفهوم «زندگی» در اندیشه دیلتهای، نقشی بنیادین ایفا می‌کند و افق اصلی فهم انسان، فرهنگ و تاریخ را تشکیل می‌دهد. نقش این مفهوم، مشابه جایگاهی است که «اراده» در فلسفه شوپنهاور دارد. البته، اراده در شوپنهاور اصلی متافیزیکی و فرازمانی است و زندگی در دیلتهای واقعیتی تاریخی، زمانمند و متجلی در تجربه زیسته است.

26. Iryna Liashenko, "Wilhelm Dilthey: Understanding the human world," *Philosophy and Cosmology* 20 (January 2018): 166.

۲۷. دیلتهای، مقدمه بر علوم انسانی، ۲۳.

۲۸. دیلتهای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۳۳.

۲۹. او برای این علوم نام‌های مختلفی مانند «علوم فرهنگی»، «علوم روحی»، «علوم ذهنی» و «علوم معنوی» را بررسی کرده و در نهایت «علوم انسانی» را مناسب‌ترین عنوان برگزیده است؛ اگرچه این عنوان نیز به‌طور کامل گویای کلیت علوم انسانی و طبیعت بشر نیست. دیلتهای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۲۱.

«طبیعت»، بلکه «زندگی تاریخی» است.^{۳۰} دیلتای وجوه تمایز علوم انسانی و طبیعی را در موضوع،^{۳۱} در فرآیند شناخت^{۳۲} و رد تفاوت متافیزیکی^{۳۳} شمرده و معتقد است که اولاً، موضوع علوم انسانی، واقعیت‌های اجتماعی-تاریخی و در نتیجه، مستقل است و روش آنها نیز (فهم و تأویل) مستقل است؛ اما این تمایز، روش‌شناختی و نه لزوماً هستی‌شناختی است. ثانیاً اگرچه، این علوم قلمرو مستقل خود را دارند، در عمل با علوم طبیعی مرزهای متداخلی دارند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بنابراین، عینیت این علوم نه با تقلید از روش علوم طبیعی، بلکه با تکیه بر روش متناسب خود (فهم) و مبانی خاص خود (تجربه زیسته و مقولات زندگی) تبیین خواهد شد.

از سوی دیگر، دیلتای بر این باور است که علوم انسانی با روش‌های خاص خود درصدد دستیابی به (۱) فهم و درک معنادار واقعیت‌های اجتماعی-تاریخی و پدیده‌های انسانی (۲) شناخت همسانی‌ها در شکل‌گیری واقعیات اجتماعی-تاریخی و در نتیجه، کشف الگوها و اشتراکات در پدیده‌های تاریخی-اجتماعی با بررسی «نمودهای عینی» و انسجام درونی آنها^{۳۴} و (۳) تدوین قواعد تحول و گسترش واقعیات اجتماعی-تاریخی^{۳۵} هستند. دیلتای با تکیه بر نگاه خویش به اهداف علوم انسانی، معتقد است که از موضعی میانه بین «تاریخی‌گرایی» (Historicism) یعنی تأکید بر تاریخ‌مندی، زمینه و وابستگی و «پوزیتیویسم» (Positivism) یعنی تأکید بر عینیت و قوانین جهان‌شمول دفاع می‌کند؛^{۳۶} به بیان دیگر به باور دیلتای، تاریخی‌گرایی، امکان عینیت، فهم بین‌الذهانی و ارائه قواعد ضروری و کلی برای فهم دقیق‌تر را نادیده گرفته و پوزیتیویسم به تاریخ‌مندی انسان و فهم انسانی بی‌توجهی کرده است. بنابراین، دیلتای با ترکیب این دو مؤلفه، در

30. Dilthey, *Selected Works, Vol. III: The Formation of the Historical World in the Human Sciences*, 13-15

۳۱. به گمان وی، موضوع علوم طبیعی، «ضرورت عینی» حاکم بر طبیعت است؛ اما موضوع علوم انسانی، «اعمال اراده آزاد» انسان در موضوعات بسیار است. به بیان دیگر، این علوم به عمق، کلیت و خودآگاهی انسان می‌پردازند.

۳۲. به باور دیلتای، علوم طبیعی بر داده‌های حسی استوارند، اما علوم انسانی بر تجربه درونی یا تجربه زیسته متکی هستند. دیلتای برای تجربه زیسته، اصالت قائل است و معتقد است حتی علوم طبیعی نیز در نهایت بر آن استوارند، زیرا کل مرادفات عملی ما با طبیعت قائم به اصولی است که در تجربه زیسته نهفته است.

۳۳. دیلتای وجود تفاوت هستی‌شناختی مطلق (دو ساحت کاملاً جداگانه برای طبیعت و ماوراطبیعت) را رد می‌کند. به باور او، هم علوم طبیعی و هم علوم انسانی بر شبکه واحد «زندگی» استوارند و در ساحت هستی‌شناختی با یکدیگر پیوند دارند. دیلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۱۲۰.

۳۴. به گمان دیلتای به مدد دستیابی به این هدف می‌توان به «کلیت» به مثابه یکی از شرایط علم دست یافت و تاریخ را از پرداختن صرف به جزئیات رها کرد.

۳۵. با تدوین قوانین و قواعدی می‌توان پدیده‌های مشابه در حال و آینده را تبیین و حتی پیش‌بینی کرد و از «ضرورت» به مثابه شرط دیگر علم آنها دفاع کرد و در نتیجه، علوم انسانی را به پای علوم طبیعی رساند. دیلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۱۴۵-۱۴۹.

۳۶. دیلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۱۴۸.

پی بنیان نهادن عقلانیتی است که هم تاریخ‌مندی و هم عینیت علوم انسانی را به رسمیت بشناسد و تضمین کند.^{۳۷} بنابراین، ديلتای با تلفیق «تاریخی گروی» و «پوزیتیویسم» عینیت در این علوم را نه با تقلید از علوم طبیعی، بلکه با درک «نسبت» هر جزء (هر شاخه یا پدیده) با «کل» واقعیت اجتماعی-تاریخی تبیین می‌کند.

۴. عینیت

دیلتای در پی بنیان نهادن علوم انسانی/تاریخی است تا نشان دهد که چگونه تاریخ می‌تواند علم باشد و از عینیت معرفت تاریخی دفاع کرد. به باور وی، علم بودن، مستلزم دو ویژگی «کلیت» (قوانین جهان‌شمول) و «ضرورت» است که قابلیت تبیین قطعی و پیش‌بینی پیدا می‌کند. براساس این ویژگی‌ها تاریخ از عینیت برخوردار نیست، زیرا به گفته شوپنهاور، اولاً، علم با انواع (کلیات) سر و کار دارد، ولی تاریخ در مورد افراد و حوادث جزئی و منحصر است؛ ثانیاً، متعلق معرفت تاریخی، گذشته‌ای است که غیر قابل مشاهده مستقیم است؛ ثالثاً، تاریخ یک «کل» است که هر جزء آن، فقط در پرتو این کل فهمیده می‌شود؛ اما این کل هرگز به‌طور کامل در اختیار نیست. بنابراین، معرفت تاریخی یا دوری است یا بر پیشفرض‌هایی تکیه دارد که خود نیاز به اثبات دارند. در نتیجه به مدد معرفت تاریخی، نه می‌توان قوانین کلی استنتاج کرد و نه ضرورت وقایع را نشان داد و آینده را پیش‌بینی کرد.^{۳۸} دیلتای برای دفاع از عینیت تاریخ، دو راه در پیش می‌گیرد. اولاً با تغییر معیارهای «علم بودن» معیارهای علوم طبیعی یعنی کلیت و ضرورت-به همان معنایی که در علم فیزیک به کار برده می‌شوند-را برای تاریخ ناکافی دانسته و درصدد ارائه معیارهای متناسب با سرشت خاص تاریخ و علوم انسانی جدیدی برای عینیت تاریخ است. ثانیاً، دیلتای با اشاره به تفاوت روش علوم انسانی (فهم) با روش علوم طبیعی (تبیین)، معتقد است که معرفت برآمده از تاریخ، لزوماً شبیه معرفت علوم طبیعی نیست.^{۳۹} ازاین‌رو، وی عینیت را با تکیه بر هرمنوتیک و «عینیت بین‌الذهانی» بنا نهاد که با قوانین ضروری فیزیکی به دست نمی‌آید، بلکه به مدد فهم تجربه‌های زیسته و ارجاع به واقعیت‌های اجتماعی-تاریخی و قرار دادن اجزا در نسبت با کل (حتی اگر این کل به‌طور کامل قابل احاطه نباشد) به دست می‌آید؛^{۴۰} بنابراین از نظر دیلتای، عینیت در تاریخ و علوم انسانی به معنای عینیت بین‌الذهانی (Intersubjective Objectivity)

۳۷. دیلتای، مقدمه بر علوم انسانی، ۱۴۸.

38. Plantinga, *Historical understanding in the thought of Wilhelm Dilthey*, 8-10.

۳۹. دیلتای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۳۷۵.

۴۰. البته، دیلتای متقدم، عینیت علوم انسانی را بر تکیه بر روان‌شناسی و یکسانی ساختار آگاهی همه انسان‌ها بنا نهاد. ازاین‌رو، روش «درون‌نگری» و فرض اشتراک روانی، پایه‌ای برای ضرورت و عینیت فهم فراهم کرد.

است. این عینیت، کلیت و ضرورت را نه به معنای قوانین جهان‌شمول و پیش‌بینی‌پذیر فیزیکی، بلکه به معنای اعتبار عمومی و قابل فهم بودن برای همه ادراکات درگیر در زمینه تاریخی و فرهنگی می‌داند. به بیان دیگر، هدف دیلتای، نجات معرفت تاریخی از نسبی‌گرایی مطلق است، بدون آنکه مجبور باشیم آن را به الگوی علوم طبیعی تقلیل دهیم.

دیلتهای تلاش کرده است تا با تکیه بر مقدماتی از معرفت تاریخی و در نتیجه از عینیت آن دفاع کند. به باور وی، اگر روش وی را نپذیریم، الزاماً باید نسیبیت را به مثابه جزء جدایی‌ناپذیر فهم تاریخی بپذیریم، زیرا فهم فقط به «فرد» تعلق خواهد گرفت و بدون روش وی هرگز نخواهیم توانست «تمامیت» یک رویداد تاریخی را احراز کنیم. دیلتای با بازتعریف «تاریخ» و «معرفت» و با معرفی فرآیند «فهم» - که با معرفت تجربی و منطقی متفاوت است - راهی را برای امکان معرفت تاریخی نشان داد. به عبارت دیگر، فهم تاریخی، نوع دیگری از معرفت است که معطوف به موضوعات انسانی است که در دوری هرمنوتیکی شکل می‌گیرد. بنابراین، اگرچه مورخ در این فرآیند نمی‌تواند به یقینی منطقی دست یابد و «ضرورت» رویداد تاریخی را اثبات کند و از «کلیتی» دفاع کند که با تکیه بدان بتوان موارد مشابه دیگری را در تاریخ بررسی کرد، این به آن معنا نیست که مورخ نتوانسته است به «معرفت تاریخی» دست یابد، زیرا به باور دیلتای، مورخ با رجوع به «بیان و نمود»‌های به جای مانده از یک رویداد تاریخی و با مطالعه منابع مربوط به آن دوره تاریخی، نظیر شخصیت‌های مهم آن دوره، بناهای تاریخی مربوط به آن رویداد، آثار هنری در ارتباط با آن واقعه تاریخی و ... می‌تواند به فهمی برسد که با روح عینی آن دوره تاریخی و «کل»‌های بزرگ‌تر تاریخی آن دوره و تجارب زیسته شخصیت‌های مهم آن بافتار تاریخی، سازگار باشد. بنابراین، معرفت و فهم تاریخی، محصول نوعی «انسجام» یا «سازواری» است که بیانگر نوعی «تمامیت» به مثابه شرط معرفت تاریخی است. به عبارت دیگر، مورخ با منابعی که در اختیار دارد، می‌کوشد تا بهترین فهم را از رویداد تاریخی به مثابه معرفت تاریخی ارائه دهد، به گونه‌ای که با روح عینی زمانه آن رویداد، سازگار باشد. بنابراین، دیلتای برای دفاع از عینیت فهم از مفهوم روح عینی یاری می‌گیرد؛ روح عینی، شبکه‌ای از معانی، نهادها و ساختارهای تاریخی است که فراتر از ذهن فردی وجود دارد و امکان فهم مشترک را فراهم می‌کند؛ به عبارت دیگر در نگاه دیلتای، فهم و معرفت تاریخی در پی آن نیست که یک رویداد تاریخی را دقیقاً همانگونه که رخ داده است، روایت کند، بلکه درصدد است تا به مدد منابع موجود، بهترین فهم را از آن رویداد ارائه دهد که هم با سنت تاریخی خود مورخ و هم با بافتار تاریخی آن رویداد در انسجام و سازوار باشد؛ بنابراین به باور دیلتای، تعریف وی از معرفت و فهم تاریخی، مستلزم «نسبیت» معرفت تاریخی نیست و از نوعی «عینیت» به معنای

عینیت بین الازدهانی برخوردار است؛ زیرا فهم و معرفت تاریخی ریشه در تاریخ‌مندی ساختار آگاهی و زندگی انسانی دارد که از نوعی ضرورت و کلیت برخوردار است. به بیان دیگر، اگرچه دیلتای «روح عینی» را به مثابه بستر ارتباط بین فرد و تاریخ در نظر گرفته است، اما از آنجا که فهم روح عینی در افق معنایی مورخ شکل می‌گیرد، این مفهوم می‌تواند چالش‌برانگیز بوده و نیاز به تحلیل‌های هرمنوتیکی-تاریخی داشته باشد. بنابراین، اگرچه این نوع دفاع از عینیت با عینیت برخاسته از مطابقت معرفت با واقع، فاصله دارد، با نسبیّت هم فاصله دارد و می‌تواند دستاورد قابل توجه‌ای شمرده شود؛ بنابراین از نظر دیلتای، عینیت در علوم انسانی از نوع عینیت در علوم طبیعی نیست که بر کلیت و ضرورت قوانین علی استوارند، بلکه از نوع عینیتی بین‌الازدهانی است که با فهم منسجم و قرار دادن اجزا در نسبت با کل به دست می‌آید. به باور دیلتای متأخر، علوم انسانی با موضوع «واقعیت اجتماعی-تاریخی» و روش «فهم» درصدد دستیابی به سه هدف اصلی فهم شخصی پدیده‌ها، کشف همسانی‌ها و الگوها برای دستیابی به کلیت و تدوین قواعدی برای ضرورت بخشیدن به معرفت تاریخی و امکان پیش‌بینی است. به همین دلیل، می‌توان گفت که دیلتای متأخر، دیدگاه میانه‌ای بین تاریخی‌گروی یعنی تأکید بر زمینه وابستگی و پوزیتیویسم یعنی تأکید بر عینیت جهان‌شمول است.

۵. ارزیابی

۵-۱. ناسازگاری درونی

دیلتای معتقد است که فهم همه افراد متأثر از روح عینی زمانه آنها است و برای فهمیدن یک «پدیده تاریخی» باید سرشت واقعی آن پدیده تاریخی و تجارب زیسته و انگیزه‌های درونی عاملان تاریخی آن پدیده را بررسی کرد تا به فهم آن نزدیک شد؛ اما به نظر می‌رسد که نتوان هر دو شرط فوق را با تکیه بر دیلتای متأخر تأمین کرد؛ زیرا اگر از یکسو، بپذیریم که «فهم همه افراد متأثر از روح عینی زمانه است» و از سوی دیگر، بخواهیم به مدد «بیان و نمود»های تاریخی آن رویدادها تجارب زیسته، انگیزه‌ها و «کلیتی» را که آن رویداد از آن برخاسته‌اند، بفهمیم، آنگاه افرادی که فهمشان متأثر از روح عینی زمانه خویش است، نمی‌توانند به فهمی عینی و مستقل از پدیده دیگری دست یابند که متأثر از روح عینی دیگری و با شرایط اجتماعی-فرهنگی-سیاسی دیگری است. بنابراین، راه حل دیلتای خودشکن است؛ یعنی هرگز نمی‌توان از انسان‌هایی که فهمشان در چهارچوب روح عینی حاکم بر زمانه‌شان شکل می‌گیرد، انتظار داشت که روح عینی حاکم بر زمانه دیگر را چنانکه واقعاً بوده است، بفهمند؛ زیرا فهم آنها درباره هر چیز، متأثر از روح عینی زمانه خودشان است. از این رو، اگر اینگونه باشد، حتی مورخ نیز نخواهد توانست که در مقام پژوهش از بستر تاریخی خودش فراتر رود و به

زندگی درونی انسان دیگری، که متعلق به بافتار تاریخی متفاوتی است، نفوذ کند. دیلتای با تکیه بر «بیان و نمود» های جزئی ای که به «نظام های فرهنگی» مانند «زبان»، «سنت» و «دین» نسبت می داد، کوشیده است تا راه حلی برای این مسئله بیابد. وی معتقد است که مادام در پی یافتن انگیزه های درونی فاعلان تاریخی باشیم، نمی توانیم از نسبیت در فهم رهایی یابیم؛ بنابراین تنها راه نجات از نسبیت گرای در فهم تاریخی، این است که هر رویداد منفرد تاریخی را در نسبت با ساختارهای فرهنگی و بافتار تاریخی و روح عینی زمانه آن بفهمیم وگرنه روشن است که هرگز نمی توان به انگیزه های عاملان تاریخی، بدون آنکه در بند نسبیت گرفتار آییم، دست یافت!^{۴۱}

دیلتهای معتقد است که مانند فهم رویدادهای جزئی و افعال منفرد تاریخی می توان با تکیه بر فرآیند فهم و «دور هرمنوتیکی» واقعیات اجتماعی- تاریخی مانند «سازمان های خارجی جامعه»، «نظام های فرهنگی» و همه دیگر «کل» ها را نیز فهمید؛ اما او توضیح قابل دفاعی نداده است که چگونه می توان فرآیند فهم واقعیات فردی را به واقعیات اجتماعی- تاریخی هم تسری داد. اگرچه دیلتای معتقد است که با تکیه بر «دور هرمنوتیکی» می توان مشکل را حل کرد، زیرا رابطه دو سویه میان «جزء» و «کل» در واقعیات اجتماعی و تاریخی هم برقرار است، سایه «نسبیت در فهم» به این سادگی از نظریه هرمنوتیکی وی دست بردار نیست؛ زیرا حتی اگر فرض کنیم که پاسخ دیلتای، قانع کننده است، یعنی به یاری «دور هرمنوتیکی» می توان از انتقال و سرایت فرآیند فهم از واقعیات فردی- تاریخی به واقعیات اجتماعی- تاریخی دفاع کرد، اما فرآیند فهم واقعیات فردی- تاریخی نیز مستلزم نوعی نسبیت است؛ یعنی مشکل اصلی، یکسان انگاشتن نسبت میان واقعیت های منفرد تاریخی و «کل» های تاریخی با نسبت میان «جزء» و «کل» در «متن» است.

بنابراین، باید ابتدا «متن» و فهم «متن» را تحلیل کرد سپس نسبت آن را با «تاریخ» و فهم تاریخی نشان داد. در متن، زبان میان متن و خواننده آن مشترک است. بنابراین، اگر کلمات و گزاره های متن از انسجام برخوردار باشند، می توان معنای متن را فهمید؛ اما ما در تاریخ، با «مورخ»، که موجودی تاریخی است، و رویدادهای تاریخی مواجه ایم که این رویدادها در جریان تاریخ بر یکدیگر اثر (هرچند تأثیر نامتوازن) می گذارند؛ بنابراین درواقع، دیلتای از یکسو، تاریخی بودن مورخ را یا به عبارت دیگر، یکی بودن سوژه و ابژه در فهم تاریخی را همانند «زبان مشترک» متن و خواننده مسلم گرفته است تا امکان فهم را فراهم کند. از سوی دیگر، ارتباط پیوسته رویدادهای تاریخی در جریان تاریخ را متناظر با «انسجام درونی» اجزای متن و ساختار دستوری گزاره ها پذیرفته است تا انتقال و سرایت روش فهم و دور هرمنوتیکی را از فهم متون و آثار نوشتاری

۴۱. دیلتای، دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ، ۱۵۵-۱۵۶.

به فهم تاریخ و رویدادهای تاریخی توجیه کند؛ اما اولاً، می‌توان پذیرفت که فهم آثار هنری مانند تابلوی نقاشی یا معماری یک بنا مانند فرآیند فهم آثار نوشتاری است، زیرا آثار هنری نیز مانند آثار نوشتاری، نوعی «تمامیت» و «استقلال» دارند و همین تمامیت و استقلال آنها سبب می‌شود تا فرآیند فهم را در هر دو یکسان بدانیم. مثلاً اگر غزلی از حافظ را در نظر بگیریم، تمامیت و استقلال آن به آن معنا است که فهم غزل حافظ در بستر زبان فارسی و مفاهیم شعر عراقی شکل می‌گیرد؛ یعنی غزل حافظ چهارچوبی دارد که می‌توانیم آن را به مثابه یک اثر هنری در نظر بگیریم و آن را در درون این چهارچوب، یعنی چهارچوب زبان فارسی، شعر عراقی، مفاهیم قرن هشتم و مؤلفه‌های دیگر، فهم کنیم، اما نمی‌توانیم «تمامیت» در آثار نوشتاری و آثار هنری را در رویدادهای تاریخی نیز بیابیم؛ یعنی معیاری در دست نداریم تا بتوان به مدد آن ابعاد دقیق یک رویداد تاریخی را مشخص کنیم و آن رویداد تاریخی را با تکیه به آن فهم کنیم. به عبارت دیگر، برداشتن قطعه‌ای از تاریخ و نسبت دادن تمامیت به آن قطعه و ارائه چهارچوب‌هایی که فهم آن قطعه مشخص در درون آن اتفاق می‌افتد، دشوار است. بنابراین، اگرچه، ممکن است میان فهم آثار نوشتاری و فهم رویدادهای تاریخی شباهت‌هایی بیابیم، تفاوت آنها مانع بزرگی است که نمی‌گذارد به سادگی فرآیند فهم را از آثار نوشتاری به رویدادهای تاریخی انتقال داد.

ثانیاً، به گفته‌های قرابت میان من و رخدادهای تاریخی که امکان معرفت تاریخی را فراهم می‌کند، دو گونه است: از یکسو، غرایز و روابط ساختاری که فرد در خویش تجربه می‌کند و سبب تمام رخدادهای گذشته است. از سوی دیگر، تجربه‌ای که در طول تاریخ گذشته اندوخته شده است و از رهگذار آموزش و تأثیرات اجتماعی، شخصیت و دیدگاه افراد را شکل داده است.^{۴۲} بنابراین با توجه به دو معنای متفاوت حاجز از تاریخی بودن مورخ، بدون تردید، معنای اول محصول تجربه تاریخی نیست و به همین دلیل نیز با اصول هرمنوتیکی دیلتای ارتباطی ندارد؛ زیرا معنای اول از تجربه‌ای غیرتاریخی و شاید استعلایی برخاسته است و این نوع تجربه در هرمنوتیک دیلتای مطرح نیست؛ زیرا معتقد است که تجربه و فهم تاریخ‌مندند و انسان موجودی تاریخی و نه سوژه‌ای استعلایی است؛ اما معنای دوم حاجز از «تاریخی بودن مورخ» را می‌توان در نسبت با نظریه هرمنوتیکی دیلتای قرار داد؛ زیرا آنچه از تاریخ می‌دانیم، محصول آموزش مدرسه و رسانه و فرهنگ اجتماعی است و فهم ما از هر رویداد تاریخی در چنین زمینه و بستری شکل می‌گیرد؛ اما اشکال این است که معنا مسئله‌ای دامن‌دار است که به سادگی نمی‌توان درباره آن داوری کرد. بنابراین، «تاریخی بودن مورخ» به معنای دوم نیز نمی‌تواند شرایط معرفت تاریخی را فراهم کند.

42. Hodges, *The Philosophy of Wilhelm Dilthey*, 154.

۵-۲. انتقادات به «دور هرمنوتیکی» در دیلتای متأخر

یکی از انتقادات به دیلتای عدم شمول دور هرمنوتیکی برای همه انواع «بیان» در نظریه هرمنوتیکی او است. دلایل دیلتای برای استفاده از دور هرمنوتیکی فقط برای «آثار نوشتاری و هنری»، که دارای ثبات نسبی هستند، روشن است؛ اما این روش برای سایر «بیان»های تجربه زیسته مانند افعال و کنش‌های روزمره، که این ثبات را ندارند، قابل اجرا نیست.^{۴۳}

انتقاد دیگر این است که استفاده دیلتای از دور هرمنوتیکی در حوزه «معرفت تاریخی» به نسبی‌گرایی می‌انجامد؛ زیرا پدیده‌های تاریخی مانند تصمیمات، افعال، کنش‌ها به‌عنوان «اجزاء» با «کل»های متعدد و متفاوتی مانند شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی در ارتباط هستند و این رابطه چندسویه، دستیابی به معرفتی عینی و قطعی از تجربه فاعل تاریخی را ناممکن می‌کند.^{۴۴} دیلتای با تفکیک دو ساحت تاریخ یعنی تاریخ به‌مثابه واقعیت‌های فردی (افعال و تصمیمات افراد خاص) و تاریخ به‌مثابه واقعیت‌های فرافردی (نهادهای جریان‌های کلان) درصدد پاسخ به این انتقادات است. به باور وی، برای فهم واقعیت‌های فردی تاریخی، مورخ باید به دو پرسش زیر پاسخ دهد: اولاً، با بررسی هرمنوتیکی منابع باقی‌مانده و فهم زبان، اصطلاحات و بافت دوره تاریخی مشخص کند که «فعل تاریخی دقیقاً چه بوده است؟»؛ ثانیاً، با بررسی «روح زمانه» به مدد مطالعه آثار اندیشمندان، هنری و شرایط سیاسی-اجتماعی آن دوره، نشان دهد که «این فعل از کدام تصمیم، انگیزه، تجربه زیسته نشئت گرفته است؟». دیلتای برای فهم این «کلیت»های تاریخی، روش «تیپولوژی (Typology)»، یعنی مطالعه شخصیت‌های نمادین یک دوره را پیشنهاد می‌کند. براساس این روش، افرادی که نماینده «روح عینی» زمانه خود هستند و ارزش‌ها و غایاتشان را از آن گرفته‌اند برای بازسازی روح عینی حاکم بر زمانه مذکور، مطالعه می‌شوند؛ بنابراین با مطالعه این تیپ‌ها می‌توان به فهم کل حاکم بر آن دوره دست یافت.^{۴۵} به نظر می‌رسد که پاسخ دیلتای بر دو پیشفرض نامعتبر استوار است. از یکسو، وی همه کنش‌ها و اراده‌های افراد کاملاً تحت تأثیر «روح عینی» زمانه است و هیچ ناسازگاری یا گسستی وجود ندارد؛ اما وجود کنش‌های انقلابی و گسست‌های تاریخی این پیش‌فرض را نقض می‌کند. افزون بر اینکه، پذیرش دیدگاه هگلی «وحدت تاریخ» به معنای وجود یک «روح یگانه» یا جریان واحد حاکم بر کل تاریخ، که هیچ گسستی در آن رخ نمی‌دهد، نیز دشوار است.

43. Hodges, *The Philosophy of Wilhelm Dilthey*, 126.

۴۴. سمیرا الیاسی، «تخیل پیش‌بینی و معرفت تاریخی: کالینگوود و ایده تاریخ»، فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری ۱۹، دوره جدید، شماره ۲، پیاپی ۷۸ (تابستان ۱۳۸۸).

۴۵. الیاسی، «تخیل پیش‌بینی و معرفت تاریخی: کالینگوود و ایده تاریخ»، ۸۵.

از سوی دیگر ديلتای برای فهم واقعیت‌های فرافردی تاریخی، می‌کوشد تا ساختار فهم واقعیت‌های فردی را به این سطح تعمیم دهد؛ یعنی او در پی یافتن «ساختارهای فرافردی» است که همان انسجام درونی و تمامیت «ساختارهای فردی» را دارند تا فرآیند فهم بر آنها نیز قابل اطلاق باشد؛ اما به نظر تتودور پلنتینگا (Theodor Plantinga, 1974-2008)، ديلتای در انتقال از سطح فردی به سطح فرافردی نه موجه و نه موفق است؛ زیرا این استدلال که ساختارهای کلان جامعه می‌توانند دقیقاً مانند ساختار روانی یک فرد منسجم و قابل فهم باشند، قابل دفاع نیست و دور هرمنوتیکی را برای حل مسئله نسبی‌گرایی در این سطح ناکارآمد می‌کند.^{۴۶} بنابراین، کاربرد «دور هرمنوتیکی» ديلتای، هم در حوزه «بیان»‌های غیرمتنی (به دلیل عدم ثبات) و هم در حوزه «معرفت تاریخی» (به دلیل تعدد کل‌ها و پیش‌فرض‌های نامعتبر تیپولوژی) با مشکلات جدی روبه‌رو بوده است و راه حل وی برای اجتناب از نسبی‌گرایی تاریخی، قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد.

۵-۳. نظریه هرمنوتیکی ديلتای از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر

حتی با توجه به همه انتقادات فوق، باید اذعان کرد که نظریه هرمنوتیکی ديلتای، راه را برای بسیاری از نظریه‌های هرمنوتیکی پس از خود، مانند هرمنوتیک فلسفی مارتین هایدگر (Martin Heidegger, 1889-1976) و هانس گئورگ گادامر (Hans-Georg Gadamer, 1900-2002) گشوده است. بنابراین، ارزش نهایی نظریه هرمنوتیکی ديلتای نه در حل نهایی مسئله عینیت، بلکه در عمق بخشیدن به پرسش از سرشت فهم انسانی و پیچیدگی‌های آن است. با وجود این نکته از منظر هرمنوتیک فلسفی گادامر عینیت بین الازدهانی هنوز با مشکل عدم عینیت مواجه است، زیرا به باور گادامر، تجربه زیسته و جلوه‌های آن در بستر سنت و افق تاریخی شکل گرفته‌اند^{۴۷} و در نتیجه، تجربه‌های زیسته و جلوه‌های آن با همدیگر متفاوت‌اند و نمی‌توان از عینیت بین الازدهانی در همه سنت‌های تاریخی دفاع کرد و در نهایت، ديلتای می‌تواند از عینیت بین الازدهانی در سنت تاریخی خاص دفاع کند، زیرا تجربه‌های زیسته در بستر سنت‌های تاریخی سامان می‌یابند. اگرچه، هرمنوتیک فلسفی گادامر نکات قابل توجهی دارد، ولی به نظر می‌رسد که به رغم تفاوت‌ها یا حتی ناسازگاری‌های سنت‌های تاریخی با همدیگر می‌توان از نقاط مشترک آنها و به تبع از عینیت بین الازدهانی مشترک در بین تمام سنت‌های تاریخی یافت.

46. Plantinga, *Historical understanding in the thought of Wilhelm Dilthey*, 115.

47. Gadamer, 2004: 180.

۶. نتیجه‌گیری

ارزیابی نظریه هرمنوتیکی دیلتهای نشان می‌دهد که اولاً اگرچه، او به‌درستی بر استقلال روش‌شناختی علوم انسانی از علوم طبیعی پای فشرد و ابزارهای مفهومی ظریف و نوآورانه‌ای مانند «مقولات زندگی»، «بیان» و «چرخه هرمنوتیکی» را برای تبیین این استقلال ابداع کرده است، در نهایت، توانسته است به‌طور قاطع بر معضل نسبی‌گرایی فائق آید. هسته مرکزی این مشکل در تاریخ‌مندی فهم نهفته است؛ همان عاملی که دیلتهای آن را شرط امکان هر فهمی می‌داند به همان اندازه نیز مانع دستیابی به عینیتی فراتاریخی و بی‌طرفانه می‌شود. اگرچه، ادعای دیلتهای برای دستیابی به «عینیت بین‌الذهانی» از طریق فهم منسجم و قرار دادن اجزا در «کلیت فرهنگی-تاریخی» مبتکرانه است، اما خود آن «کلیت» را همواره مفسری می‌فهمد که در موقعیتی تاریخی قرار دارد و به تعبیر گادامر، محدود به افق (Horizon) نگاه خویش است و هر گونه ادعای عینیت، همواره نسبی و مشروط به زمینه تاریخی مفسر باقی می‌ماند. از سوی دیگر، دیلتهای کاریست دور هرمنوتیکی را در وهله نخست از «متن» و «کنش‌های نوشتاری» به سایر کنش‌های انسانی که مانند متن و نوشتار بهره‌ای از ثبات ندارند، تعمیم داده و در وهله دوم نیز کاربرد دور هرمنوتیکی را از فرآیند فهم واقعیات فردی به فرآیند فهم واقعیات اجتماعی-تاریخی تسری می‌دهد؛ اما در هر دو مورد، هیچ توضیح و توجیهی برای تعمیم کاریست دور هرمنوتیکی ارائه نمی‌دهد. ثانیاً، اگر رویکرد هرمنوتیکی را به معنای هر نوع دیدگاه درباره میزان نقش مؤلف، متن، روش و مفسر بگیریم^{۴۸} می‌توان گفت که از دیدگاه دیلتهای، اگرچه، متن، مؤلف، مفسر و روش در جنبه تجربه زیسته خویش هستند و تاریخ‌مندند، وی با تکیه بر مقولات زندگی، معتقد است که ۱. تاریخ‌مندی مانع دستیابی مفسر به نیت و مقاصد مؤلف / نویسنده و فهم آثار وی نمی‌شود؛^{۴۹} ۲. به تأثیر پیش‌فرض‌های مفسر در فهم توجه کرده است؛ ۳. به نقش متن یا به تعبیر وی، بیان‌ها و نمودهای تجربه زیسته، کاملاً واقف است و ۴. برای روش در فرآیند فهم نقش قابل توجهی قائل شده است.

۴۸. محمدرضا بیات، «نسبت نواندیشی دینی و رویکردهای هرمنوتیکی، گامی در ایضاح مفهومی نواندیشی دینی»، در: نواندیشی دینی؛ تأملاتی در رویکردها، به کوشش: حمید سعادت (تهران: انتشارات کویر، ۱۴۰۲)، ۶۵-۹۹.

۴۹. البته همانطور که بیان شد، دیلتهای متأخر هدف فهم را تنها بازسازی نیت مؤلف نمی‌داند، بلکه بر این باور است که هدف فهم، بازسازی کل زندگی درونی و تجربه زیسته او است. درواقع، دامنه هرمنوتیک از فهم متون به فهم همه پدیده‌های تاریخی و تجلیات زندگی انسانی مانند هنر، دین، فرهنگ گسترش یافت. دیلتهای، مقدمه بر علوم انسانی، ۵۸۲.

فهرست منابع

الف-منابع فارسی:

الیاسی، سمیرا. «تخیل پیش‌بینی و معرفت تاریخی: کالینگ‌وود و ایده تاریخ»، فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری ۱۹، دوره جدید، شماره ۲ (تابستان ۱۳۸۸):

<https://doi.org/10.22051/hph.2014.812>

الیاسی، سمیرا. «دیلتای و تاریخی‌نگری در علوم انسانی» پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
بیات، محمدرضا. «نسبت نواندیشی دینی و رویکردهای هرمنوتیکی، گامی در ایضاح مفهومی نواندیشی دینی» در: نواندیشی دینی: تأملاتی در رویکردها، به کوشش: حمید سعادت، ۶۵-۹۹. تهران: انتشارات کویر، ۱۴۰۲.

دیلتای، ویلهلم. مقدمه بر علوم انسانی. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.
دیلتای، ویلهلم. به فهم درآوردن جهان انسانی. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۲.
دیلتای، ویلهلم. تشکیل جهان تاریخی در علوم انسانی. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۸۹.
دیلتای، ویلهلم. دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
دیلتای، ویلهلم. شعر و تجربه، نقادی هنر. ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی. تهران: ققنوس، ۱۳۹۴.
شجاعی جشوقانی، مالک. «کانت به روایت دیلتای»، دو فصلنامه حکمت معاصر ۷، شماره ۱ (بهار ۱۳۹۵): ۳۵-۵۵.

طالب‌زاده، سید حمید، و مالک شجاعی جشوقانی. «دیلتای و بنیان‌گذاری علوم انسانی»، فصلنامه علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی ۱۹، شماره ۷۷ (زمستان ۱۳۹۲): ۶۵-۹۲.

ب-منابع لاتین:

Dilthey, Wilhelm. Selected Works, Vol. III: The Formation of the Historical World in the Human Sciences. Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 2010.
Hodges, H. A. The Philosophy of Wilhelm Dilthey. Edited by Professor W. H. Sprott. London: Routledge and Kegan Paul LTD, 1952.
Liashenko, Iryna. "Wilhelm Dilthey: Understanding the human world." Journal of Philosophy and Cosmology 20 (January 2018): 166
Plantinga, Theodore. Historical understanding in the thought of Wilhelm Dilthey. Toronto: University of Toronto Press, 1980.